



کارتز، فضا برای آنان تنگ خواهد شد و جیمی کارتر رویای غیر دوستانه در برابر شاه ایران در پیش خواهد گرفت. به همین خاطر در زمان انتخابات آمریکا، با کمک‌های مالی بسیار کوشیدند تا جرالد فورد، نامزد حزب جمهوری خواه، بر سر قدرت بماند که نشد. با وجود این، کارتر، پس از مدت کوتاهی به همگان فهماند که سرشت او همان سرشت نیکسون - کیسینجر است و با جمهوری خواهان در رُست‌های دیپلماتیک و شعارهای فریبنده، تفاوت دارد. سیاست‌انسانی دموکرات‌ها در جهان سیاست و فرهنگ و اقتصاد، واقعیت قدرت نرم است؛ قدرت نرمی که بتواند اقتصاد را احیاء کند، فرهنگ لیبرالی را گسترش دهد و سیاست را برای گسترش قدرت و نفوذ ایالات متحده آمریکا با هزینه‌های کم‌تر اعمال کند. با وجود این در هر دوره‌ای که دموکرات‌ها بر سر قدرت بوده‌اند، بسیاری از فرهیختگان و سیاست‌مداران کشور ما قرب خوردانند و نیز بوده‌اند هوشمندانی که توانسته‌اند از فرصت‌های به‌وجودآمده بهره گیرند. در طول تاریخ روابط ایران و آمریکا، همیشه دموکرات‌ها توانسته‌اند به ادبیات ذهنی بخشی و جمعی از ایرانیان نزدیک شوند. بازخوانی تاریخ جنبش ملی‌شدن صنعت نفت، به خوبی روشن می‌سازد که چطور ملی‌گرایان به دولت هزی ترومن امید بستند، اما نا همان امیدواری توسط جمهوری خواهان و دولت «دوایت آیزنهاور» به وسیله کودتا سرنگون شدند و بازی دموکرات‌ها با مُصدق و

انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده آمریکا که به جابه‌جایی قدرت از حزب جمهوری خواه به حزب دموکرات انجامید، موجد امیدواری‌ها، آرزوها و «خوش‌باوری‌های» بسیاری شد. بخشی از این امیدواری‌ها، معلول نوع شناخت تاریخی از عمل کرد حزب دموکرات آمریکاست و بخشی از آرزوها، معطوف به ره‌اشدن جهان از سیاست‌های جنگ‌طلبانه جمهوری خواهان است که باور داشتند جهان بدون جرج بوش، جهانی امن‌تر و کم‌مخاطره‌تر است. و اتخاذ هر رویه‌ای غیر از منش جنگ‌طلبانه جمهوری خواهان حاکم، برای قدرت‌های نوظهور و دولت‌های خواهان استقلال و مردم تحت شتم سیاست‌های آمریکا، می‌تواند فرصت‌های جدیدی خلق کند و امکان تنفس فراهم آورد. با این وجود، نمی‌توان باور داشت که با بر سر کار آمدن باراک اوباما سرشت سرمایه‌داری تغییر کند و امپریالیسم در اجزای سیاست‌های ثروت‌طلبانه و تک‌اثرخواهانه‌اش دچار تردید شده باشد. روی کار آمدن «اوباما» در آمریکا، بسیاری را دچار توهم در تغییر رفتار امپریالیسم کرده است، هم‌چنان‌که با ظهور جیمی کارتر، رئیس‌جمهور دموکرات در سال ۱۹۷۷، که اتفاقاً با شعار مشهور حقوق بشر و «نه ویتنامی دیگر» و نه پینوشه‌های دیگر» به میدان آمده بود، باعث امیدواری و ترس بسیاری شد. دیکتاتورهایی چون محمدرضا پهلوی شاه ایران، ابتدا تصور می‌کردند با سیاست‌های

تردیدی وجود ندارد که در دوره کلیتون، سیاست فروپاشی از درون یا عملیات «پختن قورباغه» به‌طور جدی درباره ایران اجرا شد و توانست گام‌های مهمی در داخل ایران بردارد

نگاهی به انتخاب رئیس‌جمهور آمریکا

به‌همین اوباما به جانی آوار پوش



یعقوب نوکیلی





ملی گرایان، بار دیگر سرمایه و پول و نفت را به دست کودتا به سمت آمریکا و غرب، به طور فزاینده به جریان انداخت.

به همین صورت در دوره روی کار آمدن جان اف کندی، باز چشم امید سیاست‌مندان مخالف رژیم پهلوی، به سمت کاخ سفید برگشت و شعار «اتحاد برای ترقی» جان اف کندی دل از بسیاری ربود و عم را در میان بعضی از دیکتاتورهای حاکم داد. اما کندی ثابت کرد که تیش از آن که به فکر ترقی برای جهان باشد، به دنبال اتحاد برای ترقی اقتصاد ایالات متحده آمریکا و غرب بوده است و خط مشی‌های سیاسی و اقتصادی دموکرات‌ها توانست جریان پول و نفت و شکوفایی در اقتصاد را به طرف آمریکا سرعت بخشد. از کشتار مردم در جریان قیام پانزده خرداد حمایت کرد و کابینولاسیون را بر ایران تحمیل کرد و به تعهد امام خمینی (ره) رضایت داد.

جنگی کثیف در ویتنام را دموکرات‌ها آغاز کردند و جمهوری خواهان آن را ادامه دادند و سرانجام مجبور به خاتمه‌اش شدند. اما بدنامی گسترده آمریکا در پی جنگ ویتنام و دخالت در کشورهای مختلف و ارتکاب کودتاهای متعدد، سبب شد که ایالات متحده به سیاست تغییر تن دهد و جیمی کارتر با شعار حقوق بشر و نه ویتنامی دیگر و نه بینوایان دیگر، و سیاست تعدیل فروش سلاح، به کاخ سفید راه یابد. اما زمان ثابت کرد که جیمی کارتر، نه برای حقوق بشر، بلکه برای جلوگیری از مخاطرات بسیار شدیدی که برای سیاست‌های آمریکا در جهان نسوم در حال وقوع بود، ناچار شد تا شوپاپ‌های دیگر در حال انفجار سیاست‌های آمریکا را کمی باز کند، چرا که انفجار آن، بخش بیش تری از منافع غرب را تهدید می‌کرد. ولی او به مشهورترین دیکتاتوری که در جریان انتخابات، از آن مکرر نام برده بود، یعنی شاه ایران، هم در چندین مرحله سلاح فروخت. و هم سیاست‌های کشتار و خشونت نظامی آن را مورد حمایت قرار داد و هم برای کودتا و عملیات انتقام گسترده، زنتال «اربرت هابز» را به ایران مأمور کرد و هم از کشتارهای خیابانی، نظیر کشتار هفدهم شهریور حمایت کرد. و در جریان شکل‌گیری انقلاب، به دفعات از آتش‌افروزی و کودتا در ایران جانب‌داری کرد و نهایتاً به ایران هجوم آورد؛ هر چند ناکام ماند و صدام را به حمله به ایران برانگیخت و از آن به عنوان اهرم فشار بهره برد.

با وجود این، هوشمندی امام خمینی (ره) در بهره‌گیری از سیاست‌های اعلانی و اعمالی متناقض کارتر، امری مثال‌زدنی است. ایشان توانستند با درک درست از فضای سیاست کاخ سفید، تناقض‌های آن را به رخ آورد و ایرانیان را در مسیر انقلاب و رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده هدایت کند، به گونه‌ای که امر بر بسیاری از جمله پهلوی‌ها مشتبه شد که این کار تر است که پیچ‌های پایه حاکمیت آنان را شل کرده است، زیرا تفکر متفرعانه حاکم نمی‌خواست به واقعیت قدرت‌مندی انقلاب اسلامی و زهیری آن و درک درست از سیاست‌های آمریکا و شاه تن دهد.

با این وصف، دوران کارتر، دوران شکوفایی اقتصاد آمریکا است و به هنگام رفتن کارتر، آمریکا ثروتمندترین کشور جهان بوده است. ولی روی کار آمدن مجدد جمهوری خواهان و رونالد ریگان و استراتژی جنگ ستارگان و به راه‌انداختن رقابت تسلیحاتی، هر چند توانست شوروی را از گردونه خارج کند، تا آن‌جا که در دوره جانشین جمهوری خواه وی، جرج بوش پدر، اتحاد شوروی از هم بیاشد، ولی واقعیت آن بود که سیاست‌های جرج بوش و جنگ‌های وی، آمریکا را در محاق بحران اقتصادی و بحران بدهی‌های چهار هزار میلیارد دلاری فروبرد. و در نتیجه، جرج بوش پدر فقط توانست یک دوره ریاست‌جمهوری را تجربه کند و بیل کلینتون دموکرات و جوان، به

حای بوش با تجربه و جمهوری خواه، به قدرت رسید.

هر چند بیل کلینتون در مقابل ایران به ابزارهای تحریم روی آورد و قانون داماتو را به تصویب رساند و بودجه بیست و پنج میلیون دلاری سالانه‌ای را برای سقوط جمهوری اسلامی از تصویب کنگره گذراند، اما توانست بر بسیاری از ناهماهنگی‌های گذشته فاتح آید و دور جدیدی از اقتصاد و سیاست آمریکا را شکوفا سازد و روند جدیدی از رفاه و توسعه اقتصادی را در آمریکا به سامان برساند و جریان سرمایه و نفت ازران را به طرف آمریکا و غرب روان سازد.

روی کار آمدن جرج بوش سسر، گرچه با اما و اگرها همراه بود ولی دوره جنگ و خشونت را در تاریخ جدید آمریکا به ثبت رساند. حمله یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ و از نسوی دیگر، حمله به افغانستان و سپس عراق و در پی آن به پاکستان، سیاست‌های بوش و آمریکا را در جهان به چالش کشاند و بار دیگر دموکرات‌ها مجبور شدند مثل گذشته از «تغییر» بگویند. همان سیاست تغییری که کندی جوان از آن دم می‌زد و کارتر، نمادی آن بود و کلینتون نیز به اجرای آن پرداخت. امروز نیز دوباره دموکرات‌ها آمده‌اند تا خطوط کویه رسم‌شده بر لوح سیاست‌های آمریکا را پاک کنند تا دوباره چشم‌ها را برای دوخته‌شدن به این لوح خیره کنند. خیره‌کنندگی‌ای که نتیجه‌اش گسترش در آمده‌ها و منابع اقتصادی و سیطره فرهنگی و اندیشه‌ای آمریکا بر جهان بوده است.

تردیدی وجود ندارد که در دوره کلینتون، سیاست فروپاشی از درون یا عملیات «بختن قورباغه» به طور جدی دزبانه ایران اجرا شد و توانست گام‌های مهمی در داخل ایران بردارد. دوره کلینتون دوره گسترش نفوذ فرهنگی آمریکا و غرب در ایران بود و لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی را در ایران به شدت تقویت کرد. ولی روی کار آمدن مجدد جرج بوش توانست لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی را در ایران خلع سلاح کند. و سبب شد تا برای مدتی، لیبرال‌های فرهنگی و سیاسی را در گفت‌وگو و تعامل، دچار مشکل اساسی کند.

روی کار آمدن اوباما این بار اگرچه همانند گذشته، نوید قطع سیاست‌های خشونت‌بار جرج بوش را می‌دهد، ولی هشدار اساسی در آن است که اوباما دو تغییر اساسی در سیاست‌های اقتصادی و سیاست خارجی را در راستای خودافزاینده‌گی قدرت امپریالیسم به کار گیرد. سیاست مشهوری که یکی با خشونت نابود می‌سازد، می‌کشد و ویران می‌کند، و دیگری با ملاطفت و لبخند سرزمین ویران‌شده‌ای را به نام خود سندن می‌زند و خرابی‌ها را جمع می‌کند و بنای جدیدی می‌سازد و ثروت می‌افزاید. سیاسی که هر کدام از این دو، بدون دیگری امکان فعلیت یافتن و موفقیت کامل ندارد.

امروزه باید منتظر ماند تا ببینیم اوباما چگونه می‌تواند با بهره‌گیری از اعمال خشونت جمهوری خواهان، نقش میانجی طرفدار جانی را برعهده گیرد و آثار جنایت را پاک کند تا بتواند از رعب به وجود آمده از سیاست‌های بوش برای آمریکا بهره گیرد. و چگونه می‌تواند با تبلیغات و شعارهای سسرگرم‌کننده، مجدداً دموکراسی لیبرال را تلطیف کند. اتفاق بزرگی که مانند بهمن ملایم و بی‌سروصدایی مسافران جامعه جهانی را به زیر خواهد گرفت و به جای خشونت اواروار جرج بوش در سترمایی ملایم، فضا را برای سرمایه‌داری سفید خواهد کرد تا چشم همگان در برابر حرکت این بهمن سفید و زیبا خیره نشود. گویی که نمی‌دانند این بهمن زیبا و سفید، پوشاننده همه آن آوارهاست و برای دورمای کوتاه، مازهای گزنده سرمایه‌داری در سرما می‌مانند تا فجایع عراق و افغانستان و بحران اقتصادی، به فراموشی سپرده شود و اقتصاد و سیاست آمریکا بتواند احیاء مجددی را در تاریخ خود تجربه کند. ■

باید منتظر ماند تا ببینیم اوباما چگونه می‌تواند با بهره‌گیری از اعمال خشونت جمهوری خواهان، نقش میانجی طرفدار جانی را برعهده گیرد و آثار جنایت را پاک کند تا بتواند از رعب به وجود آمده از سیاست‌های بوش برای آمریکا بهره گیرد